

مقدمه

مناسبات جنبش امل و حزب الله، به عنوان دو جریان اصلی در طایفه شیعه لبنان، از میانه‌های دهه ۱۹۸۰م تاکنون، از فراز و نشیب‌های فراوانی برخوردار بوده است. فرایند واگرایی روابط ایشان، که از سال ۱۹۸۵م و با برخوردهای نظامی پراکنده میان طرفین همراه بود، در سال‌های پایانی این دهه، به خشونت‌بارترین و خونین‌ترین شکل خود درآمده و افق تیره‌ای را فراروی شیعیان لبنانی قرار داد. در نهایت، با میانجی‌گری ایران و سوریه و با عقد توافق‌نامه‌های دمشق ۱ و ۲ در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰م، طرفین در مناسبات فیما بین، به سمت همگرایی و سازگاری سوق یافتند.

از آن زمان تاکنون، امل و حزب الله در حوزه‌های مختلف سیاسی و امنیتی، همواره کوشیده‌اند تا با گفت‌وگو و مشورت دوسویه و با پرهیز از رویکردهای خشونت‌آمیز، به حل و فصل مشکلات و چالش‌های فیما بین پرداخته و در خط مشی‌گذاری‌های کلان مرتبط با جامعه شیعه و مقاومت، به صورت یکدلانه‌ای عمل نمایند.

در این میان، طیفی از عوامل گوناگون در شکل‌دهی به این رویکرد همگرایانه نقش داشته و تأثیر گذارده‌اند: در حوزه بینشی و شناختی، بازدرک طرفین از یکدیگر و محیط کنشگری خود، از جمله مهم‌ترین دلایل همگرایی ایشان در سال‌های پس از دهه ۱۹۸۰م محسوب می‌شود. از دیگر عوامل پراهمیت همگرایی میان این دو حزب، باید به عوامل محیطی، اعم از عوامل محیط داخلی و منطقه‌ای و یا بین‌المللی اشاره نمود. در واقع، این عوامل در کنار عامل شناختی، فرایندی دودهم‌ای را پدید آورده‌اند که سطح روابط این دو را از شرایط نبرد خشونت‌بار نظامی، به اتحاد استراتژیک سیاسی و امنیتی ارتقا بخشیده است.

مهم‌ترین این عوامل در حوزه داخلی لبنان را می‌توان موفقیت مقاومت در آزادسازی جنوب لبنان از اشغال اسرائیل، ترور رفیق حریری و تلاش‌های جریان‌های داخلی با همکاری قدرت‌های خارجی برای خلع سلاح مقاومت عنوان نمود. در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی نیز طیفی از عوامل تهدیدزا و سازنده منجر به پدید آمدن فرایند همگرایی طرفین گردیده است. این نوشتار، عهده‌دار بحث و بررسی مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار محیط منطقه‌ای و بین‌المللی در شکل‌دهی به فرایند همگرایی جنبش امل و حزب الله از دهه ۱۹۹۰م تاکنون (۲۰۱۴م) می‌باشد.

تعریف واژگان

برای تبیین بهتر و فهم شفاف‌تر از بحث همگرایی سیاسی و اجتماعی، می‌باید مراد از واژه اصلی، یعنی

بررسی نقش منابع محیط منطقه‌ای و بین‌المللی
در همگرایی جنبش امل و حزب الله

هادی معصومی زارع / دانش پژوه دکترای علوم سیاسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۲/۴/۲۹ - پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۲۶

mh.masomi@gmail.com

چکیده: جنبش امل و حزب الله لبنان از میانه‌های دهه ۱۹۸۰م تاکنون دو تجربه متفاوت از حیات مشترک را تجربه کرده‌اند: نخست، در دهه ۱۹۸۰م خشونت‌بارترین شکل مناسبات را تجربه کردند. اما از اوایل دهه ۱۹۹۰م به این سو، طرفین به سوی همگرایی گام برداشته‌اند. در این میان، عوامل مختلفی همچون عوامل شناختی و محیطی در همگرایی دو طرف نقش داشته است. عوامل برآمده از محیط منطقه‌ای و بین‌المللی، از جمله مهم‌ترین دلایل همگرایی ایشان به حساب می‌آید. مواردی چون تلاش‌های مشترک ایران و سوریه، حملات مکرر اسرائیل به لبنان، حوادث یازدهم سپتامبر و لشکرکشی امریکا به منطقه و در نهایت، توطئه‌های پی در پی از سال ۲۰۰۴م تاکنون، علیه حکومت سوریه به‌عنوان متحد راهبردی طرفین، از این دسته‌اند.

کلیدواژگان: جنبش امل، حزب الله، همگرایی، روابط، سوریه، ایران.

«همگرایی»، را که به مقطع تاریخی عمده‌ای در روابط امل و حزب‌الله اشاره دارد، تبیین نمود. واقعیت این است که این واژه، همانند دیگر قرین خود، یعنی «واگرایی» در حوزه‌های مختلفی همچون فیزیک، ریاضیات، پزشکی، روابط بین‌الملل و حتی هنر عکاسی کاربرد دارد. در نتیجه، برای پیشگیری از اشتراک لفظی و خلط معنایی به صورت پیشینی، اقدام به تبیین مراد از این واژه در این تحقیق می‌شود. «همگرایی» نیز همانند اصطلاح «واگرایی»، از واژه‌های پرسیامد روابط بین‌الملل است که از سنت فکری لیبرال‌ها منتزع شده است. البته این مفهوم در حقیقت به‌عنوان یک رویکرد و نیز یک دستورالعمل سیاسی برای ایجاد اقتراب و همبستگی میان واحدهای مختلف سیاسی در عرصه بین‌الملل، و به‌ویژه دولت‌ها، با کاستن از اقتدار شخصی خود و تفویض آن به نوعی از اقتدار جمعی و مرکزی، و به‌منظور ایجاد نوعی از ثبات، آرامش و صلح در عرصه بین‌المللی و حل اختلافات و منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفته است (قوام، ۱۳۸۴، ص ۴۲-۴۹؛ مشیرزاده، ۱۳۸۸، ص ۹۶). مسئله‌ای که نمونه آشکار آن در همگرایی کشورهای اروپایی، در قالب اتحادیه‌ای سیاسی، اقتصادی و نظامی بروز و ظهور کرده است.

کتاب **آکسفورد** دو تعریف «اقدام یا فرایند یکپارچگی» و نیز «ادغام افرادی که سابقاً از یکدیگر جدا بودند» را برای این واژه پیشنهاد کرده است (Oxford Dictionary/ Integration).

به هر حال، مراد از همگرایی در این پژوهش، عبارت از: فرایندی است که بازتاب‌دهنده گونه‌ای از رفتار میان دو بازیگر سیاسی است که بیانگر وجود تفاهم و همبستگی، در طیفی از مسائل مهم، اعم از عادی سیاسی تا راهبردها و خط مشی‌های کلان است. این فرایند، می‌تواند از صرف همسازی و همراهی زبانی در موضوعات مشترک آغاز شده و به راهبردی‌ترین سطح مناسبات سیاسی، اقتصادی و نظامی منتهی شود.

تلاش‌های مشترک ایران و سوریه برای عادی‌سازی روابط میان دو طرف

شاید به جرأت بتوان ادعا کرد که مهم‌ترین دلیل و ابتدایی‌ترین عامل همگرایی جنبش امل و حزب‌الله در اوایل دهه ۱۹۹۰م تلاش‌های مشترک و رایزنی‌های دوجانبه ایران و سوریه بود. این دو کشور، که هر یک متحد یکی از بازیگران شیعی لبنانی بودند، نقش ویژه‌ای در هدایت‌گری مسائل کلان مرتبط با دو گروه داشته و از این‌رو، نفوذ بالایی در نظام تصمیم‌گیری‌های آن دو داشتند. پس از بروز درگیری‌های شدید میان دو جریان در سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۸۹م، سوریه و ایران کوشیدند تا میان دو

جریان وفاق و همبستگی پدید آورده، منازعات ایشان را مدیریت نمایند. مسئله‌ای که به عقد «توافق‌نامه دمشق ۱» در فوریه ۱۹۸۹م میان طرفین انجامید؛ توافق‌نامه‌ای که در واقع دو طرف را به رویارویی با اسرائیل و عطف توجه ایشان به سوی دشمن مشترک دعوت می‌کرد (Stephen & Atkins, 2004, p. 15). با از سرگیری درگیری‌ها در نیمه ماه ژوئیه ۱۹۹۰م در منطقه اقلیم التفاح، مجدداً با پیگیری دستگاه‌های سیاست خارجی ایران و سوریه، کمیته چهارجانبه‌ای با حضور دکتر علی‌اکبر ولایتی و فاروق الشرع، وزیران خارجه دو کشور و نبیه بری رئیس امل و شیخ صبحی طفیلی، دبیرکل وقت حزب‌الله در دمشق تشکیل شده و قرارداد ۱۹ نوامبر ۱۹۹۰م موسوم به «توافق‌نامه دمشق ۲» به امضای طرفین رسید؛ قراردادی که ضمن دعوت دو گروه به کنارگذاشتن اختلافات، راه را برای مبارزه حزب‌الله علیه ارتش اشغالگر اسرائیل هموار می‌ساخت (حق‌شناس کمیاب، ۱۳۸۸، ص ۲۰۷).

از زمان عقد توافق‌نامه اخیر تاکنون، تنش گسترده‌ای میان طرفین مشاهده نشده است. برخی مشکلات جزئی و برخوردهای احتمالی، به‌ویژه هواداران دو طرف در روستاهای جنوب نیز از طریق مکانیسم طراحی شده توسط بری و نصرالله، توسط مسئولان محلی پایان یافته و برخی موارد مهم نیز در بیروت توسط رهبران عالی دوطرف مورد مناقشه قرار گرفته و حل شده‌اند (گفت‌وگو با ابوحمزه (شیخ وحید)، ۲۰ مرداد ۱۳۹۱).

اما درک چرایی توافق میان سوریه و ایران برای پایان دادن به منازعات مسلحانه میان طرفین، در واقع در چند نکته نهفته است که در اینجا مورد بررسی تفصیلی قرار می‌گیرند.

نخستین عامل همگرایی ایران و سوریه در این خصوص، مخاطراتی است که از جانب گروه‌های نزدیک به عراق و فرانسه در لبنان، متوجه موجودیت مقاومت و حضور سوریه در لبنان می‌شد. به‌گونه‌ای که سوریه نگران آن بود که در شرایطی که هیچ‌کدام از طرفین قادر به شکست کامل طرف دیگر نیست، ادامه نزاع‌ها و درگیری‌ها تنها به سود جریان‌های مخالف حضور سوریه و مقاومت در لبنان تمام می‌شود. از این‌رو، این کشور کوشید تا با همراهی ایران برای همیشه به منازعات دو جریان پایان دهد.

رویکرد *حافظ اسد* در برقراری پیوند میان طرفین تا آخرین روزهای عمرش برقرار بود. برای نمونه، در سال ۱۹۹۶م، زمانی که حزب‌الله ارائه یک فهرست انتخاباتی پارلمانی مستقل از امل را دنبال می‌کرد و در نتیجه، وضعیت به درگیری‌های کلامی شدید میان طرفین انجامیده بود (جمع من الباحثین، ۱۹۹۸م، ص ۳۷۱-۳۷۳)، *حافظ اسد* به شدت در برابر آن واکنش نشان داده و آن را موجب ضربه زدن

به منافع سوریه و مقاومت ارزیابی نمود. در نتیجه، حزب‌الله را میان ائتلاف با امل، یا دست کشیدن از مقاومت مخیر گذاشت. همین مسئله منجر به ائتلاف دوباره امل و حزب‌الله شده و پیروزی دو طرف را در برابر جریان غرب‌گرای رفیق حریری به دنبال داشت؛ ائتلافی که منجر به غضب شدید سفیر امریکا در لبنان و جریان‌های همسو با غرب گردید (ذبیان، ۱۹۹۶، ص ۸).

دومین عامل در خوانش نظری جدید سوریه از حزب‌الله نهفته بود. واقعیت این است که علی‌رغم آنکه سوریه در دهه ۱۹۸۰م، خود اجازه ورود بیش از هزار پاسدار ایرانی به دره بقاع برای آموزش حزب‌الله را صادر نمود، اما در واقع، در آن زمان هدف واقعی سوریه، ایجاد نوعی توازن از دست رفته میان اسرائیل و سوریه بوده است. در این میان، در دستگاه سیاست خارجی سوریه، بینش انقلابی ضداسرائیلی ایران بهترین پشتیبان سوریه در برابر رژیم اسرائیل تلقی می‌شد (رانستروپ، ۱۹۹۸م، ص ۱۱۷).

ایجاد مشکلات برای پاسداران ایرانی در سال ۱۹۸۳م، یعنی یک سال پس از ورود ایشان به لبنان و در نهایت، تعطیلی پادگان اصلی سپاه در بقاع و تلاش برای مهار قدرت حزب‌الله در شرایط جدیدی که با عقب‌نشینی اسرائیل از بخش‌های مهمی از خاک لبنان و نیز سقوط توافق‌نامه ۱۷ می ۱۹۸۳م میان دولت مارونی بشیر جمیل و اسرائیل شکل گرفته بود، همگی بیانگر نگاه پراگماتیستی سوریه به مسئله مقاومت بود.

تصور سوریه در آن دوره نسبت به حزب‌الله این بود که حزب، ابزاری برای سیاست خارجی ایران، به‌منظور نفوذ گسترده این کشور در لبنان و با هدف تحدید نقش و نفوذ سوریه در لبنان است. از این رو، سوریه در دوره‌های مختلف، متحد سنتی خود یعنی امل را رویاروی حزب‌الله قرار داده و خود نیز در چند مرحله به صورت خشونت‌باری با این حزب، برخورد نظامی کرد. ماجرای حمله به پادگان «فتح‌الله» در سال ۱۹۸۷م که به شهادت بیش از بیست و هفت عضو حزب‌الله انجامید و نیز ورود ارتش این کشور به ضاحیه بیروت، برای پیشگیری از قدرت‌گیری روزافزون حزب‌الله در ژوئن ۱۹۸۸م، در راستای سیاست سوریه مبنی بر تضعیف مقاومت و کنترل آن ارزیابی می‌شود (اسپوزیتو، ۱۳۸۲، ص ۱۴۸).

با پایبندی مخلصانه حزب‌الله نسبت به اصول بیان شده در پیام سرگشاده خود، که مبتنی بر اولویت مقاومت در برابر اسرائیل بود، که حتی در تقاضای حزب در توافق‌نامه دمشق ۱ و ۲ تجلی یافته و حزب خود را بی‌نیاز از مناصب حکومتی عنوان کرده و قدرت سیاسی را به رقیب خود امل واگذار

نمود. سوریه اندک‌اندک به صداقت حزب‌الله و حامی ایرانی آن و نیز کارآمدی مقاومت در مبارزه مبتنی بر شهادت‌طلبی ایمان آورده و نگرانی‌های خود در خصوص ماهیت و اهداف حزب را بی‌منا یافت. همین مسئله در تغییر رویکرد سوریه نسبت به حزب‌الله و در نتیجه، زمینه‌سازی برای بهبود روابط امل با حزب‌الله بسیار مؤثر افتاد.

از سوی دیگر، تغییر رویه یک‌جانبه‌گرایانه برخی سیاستمداران ایرانی، که در طی دهه هشتاد میلادی، تنها به حزب‌الله توجه داشته و نسبت به امل بی‌تفاوتی زیادی از خود نشان می‌دادند، نقش بسیار مهمی در تغییر دیدگاه امل نسبت به ایران و حزب‌الله ایفا نموده، موجبات همسویی و نزدیکی میان طرفین را فراهم آورد. در این میان، به باور جنبش امل برخوردهای آمرانه، تحقیرآمیز و یک‌جانبه‌گرایانه حاکی از بی‌توجهی مسئولان وقت وزارت امور خارجه و نیز سفارت ایران در لبنان و سوریه، جنبش امل را بسیار دل‌سرد نمود و در نتیجه، حزب‌الله مورد حمایت ایران را در این فرایند مقصر می‌دید. از این رو، از دید ایشان کلید رفع منازعات با حزب‌الله در دستان ایران بود و با تغییر رویه سیاست خارجی ایران، از سال ۱۹۹۰م نسبت به امل، دوره طلایی روابط میان امل و حزب‌الله آغاز گردید (گفت‌وگو با ابوجعفر محمد نصرالله، ۱۳ مرداد ۱۳۹۱؛ گفت‌وگو با طارق ابراهیم، ۱۴ مرداد ۱۳۹۱).

در این میان، به تأیید بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی مرتبط با مسائل جنبش امل و حزب‌الله، نقش امام خامنه‌ای و سیاست‌های راهگشای ایشان در برقراری پیوند میان امل و حزب‌الله، نقشی بسیار اساسی و کارآمد بوده و می‌توان آن را تغییردهنده سیاست دستگاه خارجی ایران در خصوص جنبش امل و سایر قدرت‌های لبنانی برشمرد.

برای نمونه، نیبه بری پس از ارتحال بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، به همراه هیأتی از رهبران امل وارد تهران شده و در تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۸۹م، ضمن اعلان بیعت خود با رهبری جدید ایران، از ایشان شنیدند که «ما شما را جزئی از خودمان می‌دانیم و مانعی میان خود و شما نمی‌شناسیم... شما در اینجا میان برادران خود هستید... گوشت شما گوشت ما و خون شما خون ماست... بر این دو نکته محافظت نمایید: نخست وحدت میان شیعیان و دوم رویارویی با صهیونیست‌ها...» (أسبوعیه امل، عدد ۶۰۱، جمعه ۲۸ تموز ۱۹۸۹م، ص ۱۱).

به اعتقاد اعضای هیأت اعزامی جنبش امل، این بیانات بسیار مهم، نقشی اساسی در تغییر رویکرد مسئولان وزارت خارجه ایران در نحوه تعامل با این جنبش و پایان‌بخشی به تلاش‌هایی برای انزوای امل و دورساختن آن از آغوش انقلاب اسلامی ایفا نمود (همان).

در همین سفر، به توصیه آیت‌الله خامنه‌ای، دیدارهای متعددی میان هیأت اعزامی امل و هیأت اعزامی حزب‌الله با یکدیگر و نیز دیدارهای طرفین با مسئولان وزارت امور خارجه صورت پذیرفت که نقش بسزایی در تکمیل فرایند همگرایی میان ایشان ایفا نمود؛ به‌گونه‌ای که ایشان شخصاً با دکتر ولایتی به‌طور مستمر در تماس تلفنی بوده‌اند تا از نتایج مذاکرات و دیدارهای طرفین کسب اطلاع کنند (همان، ص ۱۶).

این موارد، عموماً مربوط به ارتباط ایران و سوریه با تحولات داخلی لبنان و شیعیان مرتبط بود. اما در این بین، برخی از عوامل ویژه منطقه‌ای نیز توجیه‌کننده و هدایت‌گر تلاش‌های شتابنده ایران و سوریه برای رفع اختلافات میان جنبش امل و حزب‌الله بود.

واقعیت این است که با آغاز دهه ۱۹۹۰ م، برخی اتفاقات مهم در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به وقوع پیوست که نشان از ورود جهان به مرحله‌ای جدید از تحولات است. مهم‌ترین این رویدادها را می‌توان به صورت ذیل فهرست نمود:

- برگزاری اجلاس طائف با حمایت عربستان، امریکا و عربستان سعودی، به‌منظور پایان دادن به جنگ‌های داخلی لبنان در ۲۲ اکتبر ۱۹۸۹ م.
 - تلاش‌های عراق برای ضربه زدن به جریان مقاومت مورد حمایت ایران و سوریه، با پشتیبانی از مارونی‌ها و جریان‌های فلسطینی و چپ‌گرا (حقوق‌شناس کمیاب، ۱۳۸۸، ص ۲۱۹-۲۲۰).
 - تجاوز نظامی عراق به کویت و اشغال این کشور در اوت ۱۹۹۰ م.
 - حمله نظامی امریکا به عراق و حضور ده‌ها هزار نظامی ارتش امریکا در منطقه، ژانویه ۱۹۹۱ م.
 - احیای مذاکرات اعراب و اسرائیل در کنفرانس مادرید در اکتبر ۱۹۹۱ م، به‌منظور مذاکرات در خصوص روند سازش میان اعراب و اسرائیل.
 - فروپاشی شوروی به‌عنوان متحد سنتی سوریه، در دسامبر ۱۹۹۱ م (اسداللهی، ۲۰۰۴ م، ص ۱۷۹).
- مجموع این تحولات، به‌طور مستقیم به خاورمیانه مرتبط بوده و به‌گونه‌ای ویژه به امنیت کشورهای سوریه و ایران و نیز موجودیت جریان مقاومت در منطقه بازمی‌گشت. در واقع، با رقم خوردن این تحولات، که از یک سو، به تشکیل نظام تک‌قطبی در سطح جهان و هژمونی ایالات متحده امریکا بازمی‌گشت و از سوی دیگر، به روند سازش اعراب با اسرائیل مرتبط بود، به‌طور ویژه‌ای کفه موازنه قوا را به زیان جریان مقاومت سنگین می‌نمود.
- از این رو، حافظ اسد در بازگشت از سفر خود به شوروی در آخرین ماه‌های منتهی به فروپاشی،

وقتی که از پشتیبانی و حمایت لجستیکی و نظامی این کشور ناامید شد، در مصاحبه‌ای به صراحت استراتژی جدید خود را در خصوص رویارویی با اسرائیل، تکیه بر مقاومت اسلامی عنوان نموده و می‌گوید: «می‌بایست موازنه میان خود و دشمن صهیونیستی را از طریق مقاومت و روحیه شهادت‌طلبی و عملیات شهادت‌طلبانه برقرار سازیم». همچنین وی در همین خصوص در اجتماع حزب بعث در سال ۱۹۹۰ م، می‌گوید: «هیچ راهی در برابر ما برای مواجهه با اسرائیل و اقدامات توسعه‌طلبانه آن، به جز تکیه بر نیروهای اسلام‌گرا در لبنان نیست» (الأخضر، ۲۰۰۸ م، ص ۹۴).

در نتیجه تغییر شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی، سوریه و ایران به‌طور جدی و قاطعانه‌ای کوشیدند تا دیدگاه‌های خود را در خصوص مقاومت به یکدیگر نزدیک‌تر ساخته و از خلال آن، تلاش‌های خود را برای بهبود روابط و مناسبات میان جنبش امل و حزب‌الله سرعت بخشند. در نتیجه این رویکرد جدید، که از اقتضائات و شرایط محیط داخلی لبنان و محیط منطقه‌ای و بین‌المللی سربرآورده بود، روابط دو گروه برجسته شیعی لبنان نیز به سمت سازندگی و همراهی در موضوعات مختلف پیش رفت؛ مسئله‌ای که از سال ۱۹۹۰ م تا حال حاضر (۲۰۱۴ م) استمرار یافته و روز به روز بر استحکام آن افزوده می‌شود. به‌ویژه، با به قدرت رسیدن بشار اسد در سال ۲۰۰۰ م در سوریه، که شخصیتی جوان و باورمند به مقاومت بوده است، سطح مناسبات حزب‌الله، جنبش امل، ایران و سوریه به شکل بی‌سابقه‌ای تا همکاری‌های راهبردی دفاعی ارتقا یافته است. اسد جوان، همواره کوشیده است تا راه‌ها را برای سنگ‌اندازی برخی چهره‌های سازشکار سوری در مناسبات ایران و سوریه و مقاومت مسدود کرده، بر استحکام روابط خود با محور مقاومت بیفزاید. همان‌گونه که وی در دیدار با سیدحسین نصرالله، دبیر کل حزب‌الله لبنان، در فردای ارتحال حافظ اسد، با بیان جملاتی محکم در خصوص حمایت از مقاومت، برخی تردیدها در خصوص سیاست خود در خصوص مقاومت اسلامی لبنان را برطرف نمود. «روابط تاریخی و مستحکم میان حزب‌الله و سوریه با ارتحال حافظ اسد هرگز قطع نخواهد گردید، بلکه منطبق با مشرب آن مرحوم، شدیدتر و فعال‌تر از قبل خواهد شد» (المركز العربی للمعلومات، ۲۰۰۶ م، ج ۸، ص ۱۰۶).

حملات مکرر رژیم صهیونیستی به لبنان و درک ضرورت اهمیت دادن به مقاومت، از سوی طرفین

رژیم صهیونیستی از بدو اشغال فلسطین و اعلان رسمی تشکیل دولت خود، همواره چشم طمع به خاک لبنان دوخته و تلاش می‌نمود تا به بهانه‌های مختلف، این کشور را تحت سلطه خود درآورد. در

این میان، از میانه سال‌های ۱۹۴۸م تا سال ۲۰۰۶م به‌طور پیوسته لبنان شاهد حملات مکرر ارتش اسرائیل به قلمرو سرزمینی خود بوده است. برای نمونه، جدای از بمباران‌های مکرر جنوب لبنان توسط ارتش اسرائیل طی سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۷۸م، در همین سال اخیر، ارتش اسرائیل به‌طور رسمی وارد جنوب لبنان شده و تا نزدیک شهر صور پیشروی نمود. چهار سال بعد نیز ارتش این کشور در ژوئن ۱۹۸۲م عملیاتی گسترده، مرزهای لبنان را درنوردیده و به فاصله کمتر از چند روز، خود را به بیروت رسانیده تا این شهر نخستین پایتخت عربی باشد که توسط این رژیم سقوط می‌کند.

فرایند اشغال شهرهای صیدا و صور تا سال ۱۹۸۵م، به طول انجامیده و پس از آن، با عقب‌نشینی اسرائیل از این شهرها، بخش جنوبی لبنان شامل مرجعیون، جزین، بنت جبیل، نبطیه و... همچنان در اشغال اسرائیل باقی ماند. در این میان، مقاومت اسلامی کوشید تا با مبارزات چریکی و نامتقارن، ارتش به ظاهر شکست‌ناپذیر اسرائیل را از جنوب لبنان بیرون راند. در این بین، خطری که همیشه در کمین مقاومت اسلامی و جریان مقاومت بود، حملات گسترده اسرائیل به لبنان بود که با هدف واداشتن سایر گروه‌ها و طوائف لبنانی و نیز توده مردم شیعه، به دست کشیدن از مقاومت و فشار بر حزب‌الله، به‌منظور پایان بخشیدن به مبارزات سرسختانه آن صورت می‌گرفت.

برای نمونه، میان سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰م، که اسرائیل به‌طور یک‌جانبه و بی‌قید و شرط از جنوب لبنان خارج شد، دو حمله گسترده و سراسری از سوی این رژیم علیه لبنان صورت گرفت: اولین آن، تحت عنوان عملیات «تسویه حساب»، در ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۳م و دومین آن، با نام عملیات «خوشه‌های خشم» در سال ۱۹۹۶م، صورت پذیرفت.

در جنگ اول، هدف اسرائیل بمباران مناطق مسکونی و روستاها و خانه‌های شیعیان متمرکز بود تا حزب‌الله را مورد تنفر شیعیان جنوب و بقاع قرار دهد. هرچند در محاسبات خود نتوانست این هدف را محقق سازد. جنگ دوم نیز در سال ۱۹۹۶م، با تمرکز بر تلاش برای بمباران تمامی زیرساخت‌های لبنان در مدت بیش از دو هفته، با هدف تضعیف مناسبات میان حزب‌الله و سایر طوائف و مذاهب لبنانی آغاز شد.

جنگ اخیر، این مسئله را برای جنبش امل روشن ساخت که هدف اسرائیل، تنها حزب‌الله نبوده و کل شیعیان مورد حمله قرار گرفته و در نتیجه، برنده و بازنده این نبرد، درواقع موجودیت جریان مقاومت، و نه صرفاً حزب‌الله است. ازاین‌رو، در جبهه سیاسی جنبش امل به‌طور گسترده وارد مذاکرات با جریان‌های مختلف شد و تلاش نمود تا از دستاوردها و موفقیت‌های نظامی حزب‌الله در عرصه

نظامی بهره لازم را ببرد. ازاین‌رو، کوشید تا تلاش‌های اسرائیل برای ایجاد تفرقه میان طوائف مختلف و واردسازی فشار از سوی ارتش و دولت لبنان علیه مقاومت را خنثی نماید (گفت‌وگو با استاد یونس عوده، ۱۱ مرداد ۱۳۹۱).

در این میان، پس از آزادسازی جنوب در سال ۲۰۰۰م، همچنان مخاطرات نظامی و امنیتی اسرائیل، طرفین را به سوی همکاری‌های بیشتر و دوسویه، با هدف مقابله با حملات احتمالی اسرائیل وادار می‌کرد. اوج همکاری‌های دو گروه را می‌توان در قالب جنگ سی و سه روزه سال ۲۰۰۶م موسوم به «جنگ تموز» مشاهده نمود. این جنگ همه‌جانبه، زمانی روی داد که دولت لبنان در اختیار جریان غرب‌گرای ۱۴ مارس، به نخست‌وزیری فؤاد سینیوره بود و بلافاصله پس از درگیری ۱۲ ژوئیه در رویکردی غیرحرفه‌ای، ضمن اعلان عدم اطلاع قبلی دولت لبنان از اقدام حزب‌الله، مسئولیت عملیات و تبعات آن را بر عهده مقاومت، و نه دولت لبنان گذاشت (حسین، ۲۰۰۶، ص ۱۷۵).

این مسئله موجب شد تا وزیران منسوب به جنبش امل و حزب‌الله، در اقدامی هماهنگ به این سخنان، به‌ویژه آن بخش از بیانات سینیوره که «حکومت از این اقدام مطلع نبوده و در نتیجه، در این خصوص مسئول نبوده و مسئولیتی را نیز نمی‌پذیرد»، به شدت واکنش نشان داده و اعتراض نمایند (مجله صدی البلد، عدد ۸۹۴، ۱۳/۲۰۰۶، ص ۶).

در این میان، حمله‌های لفظی و کلامی جریان‌های غرب‌گرای لبنانی و برخی سران عربی و اطلاق اوصافی چون ماجراجویی حساب نشده، خودسری، اقدامات غیرمسئولانه، غیرمتناسب و غیرقابل پیش‌بینی، رویارویی‌های حساب نشده و... جنگ تبلیغاتی گسترده‌ای را علیه مقاومتی که هنوز از جنگ نظامی فارغ نشده بود، شکل داده بود (موقع بی‌بی‌سی العربیه، ۱۵ یولیه ۲۰۰۶).

دبیر کل حزب‌الله، با توجه به اشتغال همه‌جانبه مقاومت به حوزه میدانی و نیز روابط بسیار راهبردی و نزدیکی میان وی و رئیس جنبش امل، که از سال ۲۰۰۵م پدید آمده بود، تمامی عرصه سیاسی مرتبط با نبرد را به نبیه بری واگذار نموده و وی را نماینده تام‌الاختیار شیعیان و مقاومت در خصوص مذاکرات آتش‌بس معرفی نمود و حرف او را حرف مقاومت نامید (گفت‌وگو با دکتر علی فیاض، ۱۸ مرداد ۱۳۹۱). به بیان دیگر، طرفین با تقسیم نقش در این جنگ تلاش کردند تا حتی‌الامکان از مخاطرات شدید پیش روی تاحد ممکن بکاهند. در نتیجه، حزب‌الله اداره نظامی جنگ را بر عهده گرفته و جنبش امل، اداره سیاسی جنگ را متحمل گردید (گفت‌وگو با حاج محمود قماطی، ۱۵ مرداد ۱۳۹۱). از سوی دیگر، نبیه بری با اتخاذ رویکردی مشورت‌محورانه، تمامی

دستاوردهای عرصه دیپلماتیک و جزئیات گفت‌وگوها با مقامات لبنانی و خارجی را به‌طور روزانه در اختیار نصرالله قرار می‌داد. در کشاکش درگیری‌ها، نبیه بری با توجه به مهارت خاصش در چانه‌زنی‌های سیاسی، از هر پیروزی میدانی مقاومت، در چانه‌زنی‌های دیپلماتیک بهره‌برداری می‌کرد (گفت‌وگو با دکتر محمد خواجه، ۱۴ مرداد ۱۳۹۱).

برای نمونه، وی در تاریخ ۱۶ ژوئیه و در اوج حمله‌های تبلیغاتی و کلامی علیه حزب‌الله در خصوص چرایی اقدام مقاومت به عملیات علیه اسرائیل، در یک نشست مطبوعاتی حاضر شده و به‌طور جانانه‌ای از مقاومت اسلامی و عملیات آن، که با هدف آزادسازی اسرای لبنانی از زندان‌های اسرائیل صورت پذیرفته بود، دفاع و جهاد حزب‌الله را برای دفاع از کل لبنان و نه صرفاً شیعیان عنوان نمود (حسین خلیل، ۲۰۰۶م، ص ۱۸۹-۱۹۲).

نبیه بری در تاریخ ۲۸ ژوئیه نیز در مصاحبه با شبکه الجزیره بار دیگر به حکام عرب پرخاش نموده و موضع آنها در محکومیت اقدام حزب‌الله را به چالش کشیده و آنها را به بی‌توجهی و بی‌تفاوتی نسبت به تحولات جاری لبنان متهم نمود. وی همچنین در این مصاحبه، با ابراز انتقاد از عملکرد یک‌جانبه‌گرایانه نخست‌وزیر فؤاد سینیوره در خصوص مسائل مرتبط با جنگ جاری، خواستار مشورت وی با سایر جریان‌های داخلی لبنان در خصوص تصمیم‌گیری‌های کلان درباره جنگ شد (همان، ص ۲۵۸-۲۵۹).

وی همچنین در روز ۳۱ اوت ۲۰۰۶م، یعنی دو هفته پس از پایان جنگ، در سخنرانی خود در مراسم سالگرد ربایش امام موسی صدر، ضمن دفاع مجدد از عملیات مقاومت و حق وی در این خصوص، مقاومت را نیرویی عنوان کرد که توانسته است به خوبی ارتش قدرتمند اسرائیل را درهم کوبیده، در برابر اراده خود آنرا ناتوان سازد. وی در همین مراسم، با ادبیاتی بی‌سابقه از سیدحسین نصرالله به‌عنوان «برادر مجاهد» خود یاد کرد. مسئله‌ای که به‌طور طبیعی سطح بالای روابط نزدیک میان طرفین را به نمایش می‌گذارد. همچنین هیئت رئیسه جنبش امل یک روز پس از آغاز درگیری‌ها، در بیانیه‌ای خود را همراه حزب‌الله در نبرد با اسرائیل دانسته و می‌گویند:

جنبش در خط مقدم مقابله با تجاوز اسرائیلی در کنار برادرانمان در مقاومت اسلامی خواهد بود. به باور ما، اسرائیل نمی‌تواند [تجاوز خود را] به بهانه عملیات مقاومت موجه سازد؛ چراکه از اساس این اسرائیل بود که آزادسازی اسرای دربند را رد نموده و بخش‌هایی از اراضی لبنان را در اشغال خود نگاه داشته است (جریده السفير، عدد ۱۰۴۴۲، ۱۳/۷/۲۰۰۶، ص ۳).

به هر حال، همکاری امل و حزب‌الله موجب شد تا ضمن پیشگیری از عواقب خطرناک درگیری‌ها، زمینه‌های لازم برای پیروزی مقاومت در عرصه‌های سیاسی و تبلیغاتی فراهم گردد. از مهم‌ترین اقدامات نبیه بری، می‌توان به‌عنوان رئیس امل و رئیس پارلمان لبنان در این جنگ و ریزنی‌های گسترده وی با مسئولان داخلی و خارجی همچون میشل سلیمان، رئیس ارتش لبنان، فؤاد سینیوره، نخست‌وزیر وقت لبنان، امیرقطر، سعدالدین حریری، کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه وقت امریکا، کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل، و بسیاری از دیگر شخصیت‌های برجسته لبنانی و خارجی اشاره کرد.

تلاش‌هایی که البته پس از جنگ، بارها و بارها مورد تقدیر سیدحسین نصرالله قرار گرفت. برای نمونه، دبیرکل حزب‌الله در سخنانی در سال ۲۰۱۱م، از روابط تنگاتنگ طرفین در جنگ سی و سه روز و تقسیم مسئولیت‌ها در این جنگ سخن به میان آورده و می‌گوید:

... برادران ما در جنبش امل، در دوره جنگ ۳۳ روزه همکاری و انسجام خوب و سازنده‌ای داشتند و توانستیم رنج‌ها را تحمل کنیم و بعد از جنگ نیز بازسازی لبنان آغاز شد... ما با جنبش امل، از روز نخست به این نتیجه رسیدیم که باید مسئولیت‌های خود را بین حزب‌الله و جنبش امل تقسیم کنیم و تقسیم‌بندی مسئولیت‌ها به‌طور شفاف و میدانی صورت گیرد که این تقسیم‌بندی مسئولیت‌ها هم در میدان جنگ و هم در بعد برنامه‌ریزی و لجستیک جنگ بود. بنابراین، روابط حزب‌الله و جنبش امل از ابتدا خوب بوده و در جریان جنگ ۳۳ روزه روابط تنگاتنگی داشتیم... (موقع القناة المنار، ۹ مارس ۲۰۱۱).

به هر حال، تجاوزات مکرر اسرائیل به لبنان و احتمال درگیری‌های جدیدی میان مقاومت و اسرائیل، از جمله عواملی است که از نگاه جنبش امل و حزب‌الله، تهدیدکننده موجودیت مقاومت و طایفه شیعه و کل لبنان به حساب می‌آید. از این رو، یکی از عوامل همگرایی و نزدیکی طرفین، در واقع نگرانی‌های مشترک در همین خصوص است. مشارکت دو طرف در تمامی طرح‌های مربوط به مخالفت با خلع سلاح حزب‌الله، همچون حوادث ۷ می ۲۰۰۸، خروج از کابینه سینیوره، ساقط کردن دولت سعد حریری و... همگی بیانگر اشتراک نظر دو طرف در خصوص لزوم حفظ سلاح مقاومت با هدف رویارویی با مخاطرات و تهدیدهای رژیم صهیونیستی است.

حوادث یازدهم سپتامبر و پیامدهای آن در خاورمیانه

یک سال و اندی پس از موفقیت مقاومت در اخراج اسرائیل از جنوب لبنان، حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱م در امریکا پدید آمد. این حادثه پس از فروپاشی نظام شوروی، نقطه عطف جدیدی

در روابط بین‌الملل، و به‌ویژه تحولات مرتبط با خاورمیانه بود؛ تحولاتی که با حمله امریکا و متحدانش به رژیم طالبان در اکتبر همان سال آغاز شد.

سه ماه بعد، در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲م جورج بوش پسر، رئیس‌جمهور وقت امریکا، در نطق سالیانه خود در کنگره، سه کشور ایران، عراق و کره شمالی را به‌عنوان «محور شرارت» معرفی نموده که به دنبال حمایت از تروریسم و ساخت سلاح‌های کشتار جمعی هستند. در نتیجه، می‌بایست منتظر برخورد قاطع این کشور باشند. در این سخنرانی، همچنین کشورهای کوبا، لیبی و سوریه به‌عنوان کشورهای «آن‌سوی محور شرارت» معرفی شدند که از جهت شرارت در رتبه پس از کشورهای محور شرارت، درجه‌بندی می‌شدند (Safire, 2008, p. 31).

یک سال و اندی پس از این نامگذاری و در تاریخ ۲۰ مارس ۲۰۰۳م، امریکا حمله خود به عراق را با هدف سرنگون‌سازی دولت صدام حسین آغاز نمود. این کشور موفق شد اولین ضلع به اصطلاح مثلث «محور شرارت» را سرنگون سازد. با حمله سراسری به عراق و استمرار تهدیدات نومحافظه کاران امریکایی علیه ایران و سوریه، محافل شیعی لبنان از احتمال حمله ایالات متحده به ایران و سوریه، به اتهام حمایت ایشان از تروریسم، دچار واگم و نگرانی شدند. در آن زمان ایران از سویی درگیر پرونده هسته‌ای خود بوده و تهدیدات کلامی مکرری از سوی امریکا و اسرائیل، مبنی بر حمله نظامی به این کشور صورت می‌پذیرفت. از سوی دیگر، امریکا همواره سوریه را به تجهیز و ارسال تروریسم به عراق متهم ساخته، خواستار قطع حمایت این کشور از همه گروه‌هایی شد که از نگاه امریکا، تروریست محسوب می‌شد. در این میان، با تهدید مستقیم امریکا خطاب به جریان مقاومت، که محور آن را ایران و سوریه شکل می‌دادند، جنبش امل و حزب‌الله به تحولات منطقه‌ای به صورتی بسیار ریشه‌ای و بلندمدت نگرسته و هدف واقعی تمام تحولات جاری را تحقق طرح امریکایی «خاورمیانه بزرگ» و ایجاد سازش میان اسرائیل و سایر کشورهای منطقه قلمداد کردند؛ طرحی که لازمه آن، از میان برداشتن محور مقاومت ضداسرائیلی به‌شمار می‌آمد. همین درک مشترک میان طرفین، موجب شد که حتی پیش از ترور رفیق حریری در سال ۲۰۰۵م، این دو جریان مهم شیعی، هدف واقعی امریکا را جریان مقاومت و در رأس آنها مقاومت شیعی لبنان ببینند.

از این رو، جنبش امل و حزب‌الله، ضمن احساس خطر از وضعیت تحولات جاری منطقه و توطئه‌های احتمالی آینده، محیط طائفه‌ای و فرقه‌ای لبنان را آینه تمام‌نمای منطقه خاورمیانه می‌دیدند که به واسطه ساختار تکرارآمیز قومیتی و سیاسی‌اش، به سرعت آماده تأثیرپذیری از فتنه‌های قومیتی در کشورهای همجوار است (گفتگو با ابوجعفر محمد نصرالله، ۱۳ مرداد ۱۳۹۱).

در نتیجه، هر دو جنبش ضمن محکومیت حمله امریکا به عراق، به شدت از ایران و سوریه، به‌عنوان ارکان اصلی مقاومت ضداسرائیلی و ضدامریکایی حمایت نمودند.

به هر حال، تحولات جدید منطقه‌ای و بین‌المللی، که پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱م در سراسر جهان به وجود آمده و بر حول محور «مبارزه با تروریسم» می‌چرخید، موجب نگرانی مشترک جنبش امل و حزب‌الله شده و موجبات همسویی ایشان را فراهم ساخت؛ زیرا حزب‌الله از سال ۱۹۹۷م در لیست سازمان‌های تروریستی ایالات متحده قرار داشته (official site of U.S. Department of State, 2012) و وعده مبارزه با تروریسم از سوی بوش، شامل مقاومت اسلامی لبنان و به بیان دیگر، شیعیان در این کشور نیز می‌شد.

توطئه منطقه‌ای و جهانی علیه سوریه به‌عنوان متحد راهبردی دو طرف (۲۰۰۴-۲۰۱۳م)

زنجیره اقدامات و تحولات منطقه‌ای مرتبط با سوریه، که از سال ۲۰۰۴م به این سو، در خصوص سوریه از سوی کشورهای غربی، برخی نهادهای بین‌المللی و در نهایت، برخی کشورهای عربی منطقه صورت پذیرفته است، از عوامل بسیار کلیدی در همگرایی بسیار مستحکم و ناگسستنی میان جنبش امل و حزب‌الله در یک دهه اخیر بوده است.

فشار مضاعف علیه جریان مقاومت و سوریه از چندماه پیش از ترور حریری در فوریه ۲۰۰۵م و با صدور قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت آغاز و تاکنون استمرار یافته است. مجموع این حوادث، که تاکنون قریب به ۸ سال به طول انجامیده است، موجب شده تا سوریه ضربه‌های سختی را متحمل شود. در این میان، می‌توان مجموع توطئه‌های صورت گرفته علیه سوریه را به صورت ذیل فهرست نمود:

- بروز تحرکات تجزیه‌طلبانه و قومیتی در مناطق کردنشین سوریه (۱۲ مارس ۲۰۰۴م)؛

- قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت سازمان ملل، که خواهان خروج نیروهای ارتش این کشور از لبنان

بود (دوم سپتامبر ۲۰۰۴م)؛

- متهم کردن سوریه به طراحی و اجرای ترور رفیق حریری از سوی جریان‌های غرب‌گرای داخل لبنان (فوریه ۲۰۰۵م)؛

- صدور قطعنامه ۱۵۹۵ از سوی شورای امنیت به منظور تشکیل کمیته بین‌المللی ترور رفیق حریری (۷ آوریل ۲۰۰۵م)؛

- متهم کردن سوریه به دست داشتن در این ترور از سوی کمیته بین‌المللی ترور رفیق حریری در اولین گزارش خود (۱۹ اکتبر ۲۰۰۵م) (Tofan, 2008, p. 171)؛

- تلاش غرب برای جداسازی برخی رهبران سیاسی سوریه از حکومت بشار اسد (مانند پناهندگی عبدالحلیم خدام به غرب در ۳۰ دسامبر ۲۰۰۵م)؛

- بمباران راکتور اتمی در دست ساخت سوریه توسط نیروی هوایی رژیم اسرائیل (ششم سپتامبر ۲۰۰۷م)؛

- آغاز بحران بزرگ سوریه از سال ۲۰۱۱ تاکنون (۲۰۱۳م).

به هر حال، مجموعه تحولات فوق، که سوریه را با توطئه‌ای جهانی و مخاطره‌انگیز مواجه ساخته بود، جریان مقاومت در لبنان را هراسان ساخته و در نتیجه، به طور بی‌سابقه‌ای به یکدیگر نزدیک نموده است. مهم‌ترین دلیل این همگرایی را باید در دو نکته اساسی جست‌وجو کرد: نخست، نقش سوریه در حمایت و پشتیبانی نظامی و سیاسی از مقاومت. دوم، در نقش جریان‌های سلفی ضدشیعی در تحولات سوریه از سال ۲۰۱۱م به بعد، که موجب بروز شورش‌های مسلحانه گسترده در سوریه شده و نگرانی عمیق دو جریان شیعی و هراس ایشان از سرایت موج خشونت‌های فرقه‌ای به داخل لبنان و علیه سلاح مقاومت را در پی داشته است.

نقش سوریه در پشتیبانی نظامی و سیاسی از مقاومت

نخستین علت نگرانی مشترک جنبش امل و حزب‌الله در این خصوص، به نقش بی‌نظیر سوریه در تجهیز و تسلیح مقاومت اسلامی در لبنان بازمی‌گردد. واقعیت این است که از بدو برقراری رابطه میان شیعیان با نظام حافظ اسد در سال ۱۹۷۳م، که به همت شخص امام موسی صدر صورت پذیرفت (مرتضی، بی‌تا، ص ۲۷۷)، این رابطه علی‌رغم فراز و فرودهایی، همچنان مستحکم مانده است. در این میان، سوریه از همان سال‌های میانی دهه ۱۹۷۰م، آموزش نظامی چریک‌های شیعی

ضداسرائیلی را آغاز نمود. در سال ۱۹۸۲م، یعنی حتی سه سال پیش از اعلان رسمی تأسیس حزب‌الله نیز راه را پیش روی سپاه پاسداران ایران برای آموزش و تجهیز مقاومت هموار نمود (اسپوزیتو، ۱۳۸۲، ص ۱۳۹).

در این میان، علی‌رغم آنکه ایران اصلی‌ترین نقش در آموزش مقاومت اسلامی و حمایت از آن را ایفا می‌نمود، اما این مسئله بدون اجازه سوریه هیچ‌گاه میسر نمی‌بود؛ زیرا از لحاظ جغرافیایی، ایران از مرز مشترک با لبنان برخوردار نبوده و به صورت هوایی نیز به هیچ عنوان نمی‌توانست برای ارسال نیرو و تجهیز جوانان مقاومت اقدام نماید. در حقیقت، این سوریه بود که با داشتن بیش از ۳۷۰ کیلومتر مرز مشترک با لبنان (Cordesman, 2006, p. 331)، اجازه تردد نیروهای سپاه به دره بقاع را صادر می‌نمود. عمده تجهیزات مقاومت، همانند موشک‌های میان‌برد و موشک اندازهای کاتیوشا و... در طی سال‌های ۱۹۷۳م تاکنون، از طریق همین مرزهای زمینی مشترک با سوریه و از مسیر کوهستان‌های بقاع به جنوب لبنان انتقال می‌یافت.

اهمیت مرزهای استراتژیک لبنان و سوریه برای حزب‌الله، به‌ویژه در جنگ سال ۲۰۰۶م میان اسرائیل و حزب‌الله مشخص شد که طی آن، اصلی‌ترین مسیر استراتژیک پشتیبانی تسلیحاتی و حمایت لجستیکی از مقاومت، مسیرهای منتهی به مرزهای سوریه و دره بقاع بود. از این رو، جاده بیروت - دمشق و مرزهای سوریه، بارها از سوی نیروهای هوایی ارتش اسرائیل بمباران شد تا مانع از دستیابی حزب‌الله به تسلیحات پیشرفته جدید و سایر تجهیزات لجستیکی گردد (Stockholm International Peace Research Institute, 2007, p.69).

همچنین گزارش‌های معتبر از این امر حکایت دارد که در حین جنگ سی و سه روزه و نیز پس از آن و علی‌رغم حضور نیروهای یونیفیل در مرزهای مشترک سوریه و لبنان، اصلی‌ترین معبر دستیابی حزب‌الله به موشک‌های پیشرفته‌تر از قبل و سایر تجهیزات نظامی، مرزهای سوریه بوده است (Cordesman, 2009, p. 86).

در این میان، پس از آغاز بحران سوریه از سال ۲۰۱۱م، یکی از مهم‌ترین مأموریت‌های جریان‌های سلفی و تکفیری با کمک‌های دریافتی از کشورهای غربی، عربی و اسرائیلی، قطع عقبه استراتژیک مقاومت، به‌ویژه اشغال نوار مرزی مشترک لبنان و سوریه بوده است تا از این طریق، از

روند انتقال تسلیحات بیشتر به مقاومت اسلامی لبنان ممانعت به عمل آورند. از این‌رو، به‌ویژه در یک ساله گذشته، شورشیان مسلح کوشیدند تا با حمله به این مناطق، کنترل آنها را بر عهده بگیرند. برای درک بهتر علت چنین تلاشی، باید به این نکته توجه کرد که اساساً لبنان تنها با دو کشور بیشتر مرزهای زمینی ندارد. نخست، از سمت جنوب با فلسطین اشغالی، که حدود ۷۹ کیلومتر مرز مشترک دارد. دوم، از سمت شمال و شرق، با سوریه که شامل ۳۷۵ کیلومتر مرز با این کشور است. در این میان، لبنان از سمت غرب به دریای مدیترانه محدود شده و در نتیجه، ۲۲۵ کیلومتر مرز ساحلی دارد (Cordesman, 2006, P. 238).

در این میان، به‌طور طبیعی مسیر فلسطین اشغالی نمی‌تواند برای انتقال تسلیحات به حزب‌الله مورد استفاده قرار گیرد. از سمت غرب لبنان نیز دریای مدیترانه، به‌واسطه حضور گشت‌های دریایی اسرائیل و نیروهای یونانی، نمی‌تواند مسیری امن برای دسترسی حزب‌الله به تسلیحات پیشرفته تلقی شود. در نتیجه، تنها مسیر ارسال سلاح و تجهیزات به مقاومت، مرزهای سوریه است.

در این بین مرزهای شمالی سوریه با لبنان نیز به دلیل حضور اکثریت اهل تسنن، گذرگاه مطمئنی نیست و نمی‌تواند مورد اعتماد ارسال کنندگان و دریافت کنندگان تسلیحات باشد. در نهایت، تنها مسیر امن و مطمئن، مرزهای شرقی لبنان با سوریه است که به کوهستان‌های شیعه‌نشین بقاع و بعلبک منتهی می‌شود.

این مسیر، از اواسط دهه ۱۹۷۰م راهبردی‌ترین مسیر مقاومت و اصلی‌ترین مسیر تأمین مایحتاج و نیازهای لجستیکی و نظامی آن محسوب می‌شود. از این‌رو، اشغال شهر استراتژیک «القصیر» توسط گروه‌های مخالف حکومت سوریه، که در مقابل شهرهای هرمل، بعلبک و دره بقاع لبنان قرار گرفته است، دقیقاً به‌منظور قطع راه‌های ارتباطی و تدارکاتی حزب‌الله به خارج از کشور به حساب می‌آید.

نکته دیگر در خصوص اهمیت مرزهای سوریه برای مقاومت، مسئله پناه دادن به ده‌ها هزار آواره لبنانی در جنگ‌های مختلف این حزب با رژیم صهیونیستی، به‌ویژه در جنگ‌های ۱۹۹۶ و ۲۰۰۶م بود؛ زیرا هزاران پناهنده لبنانی از روزهای آغازین جنگ، از جنوب لبنان و بیروت به سوی دمشق و سایر شهرهای مرزی سوریه با لبنان حرکت نموده و تا پایان درگیری‌ها در آنجا باقی ماندند (Hourani, 2006, p. 54). از این‌رو، سقوط سوریه و مرزهای مشترک آن با لبنان، به‌طور حتم در جنگ‌های احتمالی آینده میان حزب‌الله و سوریه می‌تواند مشکلات زیادی را برای دسترسی مقاومت به تجهیزات مورد نیاز جنگی خود و نیز دسترسی پناهندگان شیعه جنوب لبنان به مکانی

امن پدید آورد. به هر حال، سقوط مرزهای شرقی لبنان با سوریه برای جنبش امل و حزب‌الله به منزله تهدید حیاتی به حساب می‌آید. از این‌رو، واکنش مشترک ایشان در حمایت از دولت سوریه و مخالفت با نیروهای مسلح سلفی در پی داشت.

نگرانی مقاومت از ارتقای نقش منفی جریان‌های سلفی و تکفیری در سوریه و لبنان

از جمله نگرانی‌های مشترک جنبش امل و حزب‌الله درخصوص بحران سوریه، سیطره گروه‌های تکفیری و وهابی بر سوریه، به‌ویژه مرزهای مشترک این کشور با لبنان است. در حقیقت، جریان‌های سلفی و تکفیری از بدو پیدایش خود، نه‌تنها هیچ‌گونه مبارزه‌ای با رژیم صهیونیستی نداشته‌اند که بررسی تاریخ این قبیل جنبش‌ها، بیانگر این است که این نوع گروه‌ها در تمام طول تاریخ خود، تنها به مبارزه با گروه‌ها و کشورهای مخالف و دشمن اسرائیل مشغول بوده‌اند. از این‌رو، همواره مورد استقبال رژیم اسرائیل قرار گرفته‌اند. بررسی چند نمونه تاریخی به خوبی می‌تواند بیانگر ماهیت مزورانه این قبیل جنبش‌ها باشد.

بررسی‌ها بیانگر این است که جریان اخوان‌المسلمین مصر، که به‌عنوان یک گروه سلفی مهم ظهور یافته است، در طول چهار جنگ ارتش مصر با رژیم صهیونیستی، حتی بعد از آنکه ارتش این رژیم در سال ۱۹۶۷م شبه‌جزیره سینا را به‌طور کامل اشغال کرد، به هیچ‌عنوان به حمایت از ارتش مصر برخاسته، بلکه استراتژی خود را بر تقدم مبارزه با دولت مصر، به‌عنوان دولتی مرتد و غیراسلامی بنیان نهاده و مبارزه با عبدالناصر را بر خطر اسرائیل مقدم تلقی می‌کردند (سعد غریب، ۱۳۸۵، ص ۲۰۳).

در فوریه سال ۱۹۸۲م نیز، که حافظ اسد ارتش خود را برای مقابله با تهاجم قریب‌الوقوع ارتش اسرائیل به جنوب لبنان آماده می‌کرد، به ناگاه جریان‌های سلفی سوریه شورش گسترده و مسلحانه‌ای را در شهر «حماة» ترتیب دادند که قریب به یک ماه ارتش سوریه را به خود مشغول ساخت (Dean Commins, 1996, p.49). تنها نمونه مبارزه جدی میان جریان‌های سلفی با اسرائیل، در مبارزه بیش از دو دهه‌ای جنبش حماس که از سوی ایران و سوریه مورد حمایت بوده است، تجلی یافته است. البته پایبندی این جنبش به اصول سلفی‌گرایی و عدم توانایی آن برای تفکیک میان حوزه گرایش‌ها طائفه‌ای با حوزه منافع کلان جریان مقاومت، عملاً از سال ۲۰۱۲م به این سو، آن را از

دامن جریان مقاومت خارج کرده و در نتیجه، اختلافات جدی و تنش‌های درونی زیادی را در داخل خود جنبش نیز پدید آورده است؛ مسئله‌ای که به باور بسیاری از محققان در صورت عدم بازگشت حماس به آغوش جریان مقاومت، در آینده‌ای نزدیک به انشعابات گسترده میان اعضای این جنبش و جناح‌های مختلف آن خواهد انجامید (گفت‌وگو با دکتر مسعود اسداللهی، ۱۴ مرداد ۱۳۹۱).

به هر حال، تلاش گسترده جریان‌های تکفیری برای سیطره بر سوریه، که از سال ۲۰۱۲م این کشور را صحنه خشونت‌های گسترده و خونینی نموده است، از سوی حزب‌الله و جنبش امل به‌عنوان بزرگ‌ترین تهدید منطقه‌ای مقاومت اسلامی تلقی شده است. با سقوط شهر استراتژیک القصیر، به دست جریان‌های تکفیری، مقاومت اسلامی لبنان، که خود را در محاصره اسرائیل از سویی و جریان‌های تکفیری از سوی دیگر می‌دید، چاره‌ای جز اعلان جنگ علیه تکفیری‌های سوریه و حضور مستقیم نظامی در برابر ایشان در شهر القصیر نمی‌دید. از این رو، دبیرکل حزب‌الله در بیاناتی در سیزدهمین سالگرد آزادسازی جنوب لبنان در تاریخ ۲۵ می ۲۰۱۳م، در خصوص تهدید جریان‌های تکفیری برای مقاومت و کل لبنان اعلان کرد:

تسلط این گروه‌ها [جریان‌های تکفیری] بر سوریه یا استان‌های مشخصی از سوریه، مخصوصاً این استان‌های هم‌مرز با لبنان، برای لبنان و همه لبنانیان خطری بزرگ است. فقط برای حزب‌الله خطرناک نیست... فقط برای شیعیان لبنان خطرناک نیست. برای لبنان، لبنانیان، حکومت لبنان، مقاومت لبنان و همزیستی حاکم بر لبنان خطرناک است (پایگاه رسمی مقاومت اسلامی لبنان، بیانات سیدحسن نصرالله، در عید مقاومت و آزادسازی، سیزدهمین سالگرد آزادسازی جنوب لبنان، ۱۳۹۲/۳/۳).

از این رو، دبیرکل حزب‌الله به‌طور علنی از مشارکت حزب‌الله در نبردهای آزادسازی القصیر خبر داده و صدها تن از نیروهای زنده خود را برای همراهی ارتش سوریه در نبرد علیه تروریست‌های وهابی به این شهر اعزام نمود (همان). در نتیجه، در فاصله بسیار کمی این شهر توسط مقاومت و ارتش سوریه سقوط نمود. عمده‌ترین دلیل حضور مقاومت در این درگیری‌ها، شکست محاصره جغرافیایی و درهم شکستن مرزهای تنگ ژئوپلیتیک خود بود که تهدیدکننده موجودیت مقاومت به‌شمار می‌آمد.

همچنین نیروهایی از مقاومت اسلامی و جنبش امل برای دفاع از اماکن مقدسه شیعیان در

سوریه (همچون حرم‌های حضرت زینب، حضرت سکینه و حضرت رقیه رضی الله عنهن)، به این کشور اعزام شده و از سال ۲۰۱۲م، برای پیشگیری از حمله تروریست‌های تکفیری به این مقامات شریفه و انهدام آنها، در دمشق حضور نظامی دارند. مسئله‌ای که سیدحسن نصرالله به صراحت آن را با هدف پیشگیری از بروز فتنه مذهبی میان شیعیان و اهل سنت عنوان کرده است (موقع قناة المنار اللبنانی، ۲۰۱۳/۴/۳۰). آن‌گونه که فتنه بزرگی میان این دو فرقه بزرگ اسلامی در عراق و پس از انفجار حرم امامین عسکریین رضی الله عنهما، در سال‌های ۲۰۰۶م و ۲۰۰۷م پدید آمده و برای مدت دو سال عراق را گرفتار موجی از خشونت‌های فرقه‌ای نمود.

به هر حال، از مهم‌ترین عوامل همگرایی میان جنبش امل و حزب‌الله در هشت ساله اخیر، توطئه‌های پی در پی و خطرناکی علیه سوریه است که یکی از مهم‌ترین حامیان مقاومت و نیز تنها مرز جغرافیایی شیعیان لبنان و مقاومت اسلامی به خارج از کشور برای دریافت تجهیزات و امکانات دفاعی برای مقابله با توسعه‌طلبی‌های اسرائیل به‌شمار می‌آید. سیر تحولات یک ساله اخیر، بیانگر این است که جنبش امل و حزب‌الله همه تلاش‌های خود را برای پیشگیری از سقوط بشار اسد به کار بسته‌اند؛ زیرا سقوط دولت بشار اسد به معنای قطع عقبه استراتژیک مقاومت و محاصره آن توسط جریان‌های تکفیری و اسرائیل خواهد بود.

نتیجه‌گیری

۱. جنبش امل و حزب‌الله دو تجربه متفاوت از حیات مشترک را طی سه دهه اخیر تجربه کرده‌اند. فرایند واگرایی خشونت‌بار میان طرفین در دهه ۱۹۰۸۰م و فرایند همگرایی استراتژیک و راهبردی از دهه ۱۹۹۰م تاکنون.
۲. فرایند همگرایی میان جنبش امل و حزب‌الله در دو دهه اخیر، از طیفی از عوامل شناختی و محیطی، اعم از محیط داخلی لبنان و محیط منطقه‌ای و بین‌المللی، شکل یافته است.
۳. عوامل برآمده از محیط منطقه‌ای و بین‌المللی را می‌توان از مهم‌ترین عوامل همگرایی میان ایشان به‌حساب آورد.
۴. تلاش‌های مشترک ایران و سوریه در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰م و نخستین سال دهه ۱۹۹۰م، مهم‌ترین عامل منطقه‌ای همگرایی طرفین به‌حساب می‌آید.

۵. تهدیدات و حملات مکرر رژیم اسرائیل به لبنان که از سوی طرفین به‌عنوان خطری حیاتی برای تهدید موجودیت لبنان، شیعیان و مقاومت تلقی می‌شد، از دیگر عوامل مؤثر در همگرایی جنبش امل و حزب‌الله لبنان در دو دهه اخیر تلقی می‌شود.
۶. لشکرکشی امریکا و متحدانش به خاورمیانه در پی حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م، که عنصری تهدیدبخش برای سوریه و ایران و به‌طور کلی، جریان مقاومت در منطقه به حساب می‌آمد، عاملی دیگر در شکل‌دهی به فرایند همگرایی جنبش امل و حزب‌الله به حساب می‌آید.
۷. در نهایت توطئه منطقه‌ای و بین‌المللی علیه سوریه و دولت بشار اسد، که از سال ۲۰۰۴م تاکنون به شکل‌های گوناگونی استمرار داشته است، از دیگر عوامل بسیار تأثیرگذار در همگرایی جنبش امل و حزب‌الله بوده است. اهمیت مرزهای ژئوپلیتیک سوریه برای مقاومت اسلامی لبنان و نیز مخاطره جریان‌های سلفی و تکفیری در این کشور و خطر سرریان آنها به لبنان از مهم‌ترین عوامل همبستگی جنبش امل و حزب‌الله در این حوزه به‌شمار می‌آید.

منابع

- الأخضر، مصطفى (۲۰۰۸م)، *الانقسام السياسي-الشيوعي بين حركة أمل و حزب الله*، بيروت، معهد علوم اجتماعي.
- أسبوعية أمل، «في لقاء قائد الأمة الإسلامية مع قيادة أمل؛ آية الله السيد علي خامنئي: أتممت متصلون معنا بالجلد و الدم و اللحم و العظم» (جمعة ۲۸ تموز ۱۹۸۹م)، *جريدة رسمية لحركة أمل*، السنة الرابعة عشرة، عدد ۶۰۱.
- اسپوزیتو، جان. ال (۱۳۸۲)، *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- اسداللهی، مسعود (۲۰۰۴م)، *الإسلاميون في مجتمع تعددي؛ حزب الله في لبنان نموذجاً*، ترجمه دلایل عباس، بیروت، مركز الإستشارات و البحوث.
- جمع من الباحثين، (۱۹۹۸م) *الانتخابات النيابية ۱۹۹۶ و أزمة الديمقراطية في لبنان*، بيروت: المركز اللبناني للدراسات.
- حسين، خليل (۲۰۰۶م)، *الوعد الصادق؛ هزيمة إسرائيل في لبنان: وقائع و وثائق (۱۲ تموز- ۱۴ آب ۲۰۰۶)*، بيروت، دارالمنهل اللبناني.
- حق‌شناس کیمیا، سیدعلی (۱۳۸۸)، *ساختار سیاسی اجتماعی لبنان و تأثیر آن بر پیدایش جنبش امل*، تهران، سنا.
- ذبیان، کمال، «السفير الأمريكي أزعهجہ إئتلاف أمل و حزب الله: تفاعل جوائز بإقصاء القوة الإسلامية الأصولية في الانتخابات تبخر في الجنوب و البقاع!» (۱۲/۹/۱۹۹۶)، *الديار اللبنانية*، السنة التاسعة، عدد ۳۰۱۱.
- رانتستروب، ماغناس (۱۹۹۸م)، *حزب الله في لبنان*، ترجمه مروان حمزة، بيروت، مركز الإستشارات و البحوث.
- سعد غریب (۱۳۸۵)، *امل، دين و سياست در حزب الله*، ترجمه غلامرضا تهامي، تهران، اندیشه سازان نور.
- سلمان، طلال، «إشكال اللحظة الأخيرة: ۲۲ قتيلاً في فتح الله» (۲۵ شباط ۱۹۸۷)، *صحيفة السفير اللبنانية*، السنة الثالثة عشرة، عدد ۴۵۷۵.
- قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۸۴)، *روابط بين الملل؛ نظريه‌ها و رویکردها*، تهران، سمت.
- مرتضی، سیدعلی (بی‌تا)، *حزب الله؛ السيرة و المسيرة*، بيروت، داربلال للطباعة و النشر.
- المركز العربي للمعلومات (۲۰۰۶م)، *حزب الله؛ المقاومة و التحرير*، بيروت، ادیتو اینترنشنال.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸)، *تحول در نظریه‌های روابط بین الملل*، چ چهارم، تهران، سمت.
- Atkins, Stephen E (2004), *encyclopedia of modern worldwide extremists and extremist groups*, Westport, Conn: Greenwood Press.
- Cordesman, Anthony H (2006), *Arab-Israeli military forces in an era of asymmetric wars*, Westport, Conn: Praeger Security International.
- Cordesman, Anthony H (2009), *Iranian weapons of mass destruction: the birth of a regional nuclear arms race?*, Westport, CT: Praeger Security International; Washington.
- Hourani, Guita G (2006), *The impact of the summer 2006 war on migration in Lebanon: emigration, remigration, evacuation and return: a preliminary study*, Louaize, Lebanon:

- Notre Dame University, Lebanese Emigration Research Center.
Safire, William (2008), *Safire's political dictionary*, New York: Random House.
Tofan, Claudia (2008), Special Tribunal for Lebanon, The establishment of the Hariri Tribunal, Oisterwijk, The Netherlands: Wolf Legal Pub.
Stockholm International Peace Research Institute, SIPRI yearbook 2007: armaments, disarmament, disarmament and international security, Oxford : Oxford University Press, 2007.
David Dean Commins (1996), *Historical dictionary of Syria*, Lanham, Md.: Scarecrow Press.

سند گفتگوهای ذکر شده در متن، نزد نویسنده موجود می‌باشد.

